

شکست پروپاگاندا و "قبیله ادبیات و هنر" جمهوری اسلامی

عباس گویا

ژانویه ۲۰۱۴

مراسمی که با قرائت قرآن، سپس نقاله خوانی مذهبی و بعد با يك ويدئو موزيك پروپاگاندائی برای حسن روحانی آغاز شود، مراسمی که شرکت کنندگانش دعا بخوانند، صلوات بفرستند، با بسم الله حرفشان را آغاز کنند، نمایش تئاترشان در باب آستان قدس رضوی باشد، موسیقی اجرائیشان موسیقی مجاز و ثمره "هنر انقلاب اسلامی" و دولتی باشد، مراسمی که میزبان و مخاطبش ملائیسست که رئیس قوه اجرائی يك حکومت مذهبی است، در مراسمی که در نیمه اجرائیش خبر میرسد يك حزب اللهی دوربین بدست از "قبیله هنر" جمهوری اسلامی ۵ نفر را به خاطر ساختن فیلمی با مضمون مذهبی و پروپاگاندائی به کشتن داده است، در مراسمی که رئیس جمهورش قبل از سلام کردن چند دقیقه قرآن برای حاضرین میخواند تا آنها را به "عرش والای الهی" که "لازمه هنر است" برساند، برای مراسم مردانه ای که انگشت شمار زنان شرکت کننده اش با منشور آپارتاید جنسی، حجاب اسلامی، قرار است باصطلاح "سرمشق" باشند... میتوان عناوین مختلف و متناسبی یافت. رضا امیرخانی نویسنده و رئیس سابق هیئت مدیره انجمن قلم سر نخی برای یافتن عنوان این مجلس بدستمان میدهد. او گفت به «قبیله ادبیات» جمهوری اسلامی تعلق دارد و میداند «شترانش در اوست». عبدالجبار کاکائی مدیر خانه شعر بنیاد نویسندگان و هنرمندان که "با اتکا به سنت قرآن... ادبیات انقلاب اسلامی" تولید میکند نمونه دست چین شده و مجاز "قبیله ادبیات" جمهوری اسلامی است. او ناگفته های امیرخانی را گفت.

در مراسمی که با زبان وزارت اطلاعات، محمد مهدی عسگرپور مدیر عامل خانه سینما به رئیس جمهورش اعلام میکند که "اصحاب فرهنگ و هنر" فرزندان نظام هستند، از روحانی میخواهد از صنعت هنر برای دیپلماسی خارجی جمهوری اسلامی - که نام دیگر تروریسم اسلامی است - استفاده کند؛ از دولت میخواهد "زحمت" سانسور را بدست خود سینماگران که خط قرمز «ملاحظات اخلاقی و ارزشی، سیاسی و اجتماعی» جمهوری اسلامی را بخوبی میشناسند، بسپارد تا مبدا تقصیر سانسور به گردن دولت عزیزش بیفتد؛ در مراسمی که تمام نگرانی نویسنده درباریش تیراژ یکی دو هزارتائی کتب خود و سایر افراد قبیله اش است (آنها در مملکتی با ۸۰ میلیون جمعیت تشنه ادبیات)؛ به مراسمی که

نماینده موسیقی اش خواهان بازسازی ارکستر سمفونی برای اجرای زنده سرود جمهوری اسلامی است ... چه میتوان نام نهاد؟

آنچه در صنعت ادبیات و هنر متکی به دستگاه جهانی سرکوب جمهوری اسلامی تولید میشود هنر نیست، پروپاگاندا، دولتی است. پروپاگاندا میتواند قالب هنری بگیرد. اما وقتی تولید شد کسی آنرا بعنوان اثر هنری نمیشناسد بلکه آنرا به اسم خاص خود خطاب میکند: پروپاگاندا. پروپاگاندا را متداولن در يك دم و دستگاه دولتی بکار میگیرند: دولتی که با اهرم قدرت دولتی و مالکیت ابزار تولید و توزیع هنری و رسانه ای، بمنظور رسیدن به نتایج از قبل تعیین شده ای (موناپولاسیون فکری مخاطبین در جهت حفظ یا افزایش منافع و دامنه نفوذ يك حکومت) اخبار جعلی، دروغ و تحریف را منتشر میکند. هنر در پروپاگاندا نقش بزرگ کردن مردم فریبی، دروغ و اخبار جعلی حکومتی را دارد. حال، یکبار دیگر این نوشته را از بالا بخوانید و برگردید اینجا. منتظران میمانم. مراسمی که نحوه برگزاریش انعکاسی از پروسه تولیدات صنعت فرهنگ اسلامی است مراسم تهوع آور پروپاگاندا، اسلامی نام دارد.

سانسور هنر یا سرکوب انسان، کدام مقدم است؟

ظاهرا نگرانی عسگرپور این بود که جمهوری اسلامی نمیداند چگونه سانسور کند. او میگوید محصولات فرهنگی در خدمت جمهوری اسلامی است اما سانسورچی های دولتی به این دلیل که غیر حرفه ایند به اشتباه افتاده و حتی بخشهایی از محصولات هنری را سانسور میکنند که برای جمهوری اسلامی لازم و مفیدند. برای حکومتی که بجز توسل به پروپاگاندا نمیتواند افکار و نظرش را به کسی بفروشد، سانسور حلقه آخر سرکوب آزادی بیان ست. اولین حلقه سرکوب چنین حکومتی حذف فیزیکی حاملین هر تفکر غیر حکومتی، حذف فیزیکی مخالفانی است که با بینش، نظر، عقیده و ارزشهای حکومتی، حتی بدرجات کوچکی اختلاف و زاویه داشته باشند. کسی که به اصل سرکوب اعتراض نداشته باشد، منطقا با آنچه که سرکوب میشود نیز مخالفتی ندارد. در نتیجه، این منطقی است که عسگر پور خود را سانسورچی هم معرفی میکند.

سانسور حلقه بعدی سرکوب آزادی بیان و برقراری پروپاگاندا است. پروپاگاندا به کمک تعدادی از مجموعه بقول عسگر پور "اصحاب فرهنگ و هنر کمتر از بیست هزار نفر" نیاز دارد. از این بیست هزار نفر نوزده هزار و چند صد نفر به "قبیله ادبیات و هنر" جمهوری اسلامی تعلق ندارند و در تالار رودکی شرکت نکردند. چند صد نفر را بعضی از آنها را با تهدید به این مراسم گشاندند. از این چند صد نفر تعداد انگشت شماری نهایتاً توجه ها را به خود و به این مراسم مهندسی شده پروپاگاندائی اسلامی جلب کردند. از این انگشت شماران ۶ نفر دست چین شده حرف زدند. علاوه بر آن ۶ نفر کسان دیگری هم بودند که نه با حربه رعب و وحشت جمهوری اسلامی که بخاطر تعلقشان به جنبش ملی - اسلامی پیشقدم شرکت در این مراسم شدند و اغلب در ردیف اول صندلیها جا سازی شدند مانند محمود دولت آبادی (سفیر فرهنگی جمهوری اسلامی در کنفرانس برلین) مسعود کیمیائی (که در مراسم دریافت جایزه جشنواره فیلم فجر گله اش از جمهوری اسلامی این بود که چرا اینقدر طول کشید تا قدرش را بدانند) علی نصیریان (که شهرت خود و "گاو"ش مدیون اظهار علاقه خمینی به این فیلم بود) داود رشیدی (ملیجک سرشناس جمهوری اسلامی) و شهرام ناظری (چهره سرشناس تنها سبک موسیقی مجاز رسمی و دولتی جمهوری اسلامی). آنها نه هنرشان بلکه شهرتشان را وثیقه ای برای حمایت سیاسی از حکومت اسلامی شان کردند.

در این میان محمود دولت آبادی از همه دو آتشه تر بود. آنچه میخواست در مراسم بگوید را بعد از مراسم به رسانه های جمهوری اسلامی مخابره کرد: «دکتر حسن روحانی نه فقط همچون شخص - شخصیت؛ بل به منزلهی درک و فکر و دریافت واقع بینانه از زمانه در کشور ما ایران، پدیده ای است که ضرورت دارد با تأمل نگریسته شود.» این جملات کاملاً سیاسی و فکر شده محمود دولت آبادی صرفاً از سر چاپلوسی و دستمال بدست گرفتن نیست، صرفاً از سر کاسه لیبی نیست. محمود دولت آبادی سرش را زیر برف نکرده است، خوب میداند که ملا حسن روحانی کارنامه سیاه و قظوری از سرکوب، کشتار و سانسور را از ابتدای حاکمیت جمهوری اسلامی تا بامروز یدک میکشد. تنها در عرض ۵ ماه بیش از ۵۰۰ نفر را اعدام کرده است. روحانی ممکن است از منظر جمهوری اسلامی و اعوان و انثار دستگاه فرهنگیش، مانند محمود دولت آبادی، «پدیده ای ضروری» باشد و "نوآوری" را در دستور کارش قرار داده باشد. برای مثال، برقراری مجدد احکام قرون وسطائی سنگسار، کشتن زندانی عقیدتی، شکستن دهن و قلم حتی حشمت الله طبرزدی حامی نظام. محمود دولت آبادی در تجمع تالار رودکی و خارج از آن یکی از بازیگران "پدیده ضروری" سرکوب و سانسور دولت روحانی است.

موخره

با وجود مهندسی تمام و کمال مراسم' از آنجا که اصل ماجرای فرهنگ جمهوری اسلامی روی يك تاجر مذهبی سوار شده است' مراسم تالار رودکی به اثباتی بر ورشکستگی و بن بست جمهوری اسلامی در عرصه فرهنگی مبدل شد. اولاً خود مراسم' مراسمی امنیتی و پروپاگاندائی بود. در ثانی' در حالیکه موسیقی زیرزمینی به اقرار همه و به اثبات محصولات بیشمارش در حال فوران است' موسیقی دولتی به اقرار کامبیز روشن روان «حالش خوب نیست و در چند سال گذشته حالش بدتر شده است». به اقرار امیر خانی ۹۵ درصد ادبیات آن مملکت را آماتور ها مینویسند. در حالیکه جمهوری اسلامی با تانک به جنگ ماهواره هائی میرود که مردم برای سیر کردن اشتهای پر ولع فیلم طلبی شان از آنها استفاده میکنند' سینماگرش از خالی بودن گیشه ها صحبت میکند. تئاترش بقول آن خانم اصلا وجود خارجی ندارد. صنعت پروپاگاندائی جمهوری اسلامی نه فقط از نظر محتوائی ورشکسته شده است که بمعنای دقیق کلمه شکست خورده است. تصویر بالا را کنار عبارت "اصحاب فرهنگ و هنر" در ایران قرار دهید. چه کسانی واقعا اصحاب فرهنگ و هنر در ایرانند؟